

تولّد عیسی

¹و در آن ایام حکمی از اوغُسْطُس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند.² و این اسم نویسی اوّل شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود.³ پس همهٔ مردم هر یک به شهر خود برای اسمنویسی می‌رفتند.⁴ و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیهٔ به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود.⁵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد.⁶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده،⁷ پسر نخستین خود را زاید. و او را در قنّاقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.

چوپانان به سمت عیسی می آیند

⁸و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می‌بردند و در شب پاسبانی گله‌های خویش می‌کردند.⁹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبرپایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند.¹⁰ فرشته ایشان را گفت: مترسید، زیرا اینک، بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود.¹¹ که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولّد شد.¹² و علامت برای شما این است که طفلی در قنّاقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.¹³ در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح کنان می‌گفتند:¹⁴ خدا را در اعلیٰعلیین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.

¹⁵و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: الآن به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.¹⁶ پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند.¹⁷ چون این را دیدند، آن سخنی را که دربارهٔ طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند.¹⁸ و هر که می‌شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب می‌نمود.¹⁹ اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه می‌داشت.²⁰ و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، به سبب همهٔ آن اموری که دیده و شنیده

¹And it came to pass in those days, that there went out a decree from Caesar Augustus, that all the world should be taxed.²(And this taxing was first made when Cyrenius was governor of Syria.)³And all went to be taxed, every one into his own city.⁴And Joseph also went up from Galilee, out of the city of Nazareth, into Judaea, unto the city of David, which is called Bethlehem; (because he was of the house and lineage of David:)⁵To be taxed with Mary his espoused wife, being great with child.⁶And so it was, that, while they were there, the days were accomplished that she should be delivered.⁷And she brought forth her firstborn son, and wrapped him in swaddling clothes, and laid him in a manger; because there was no room for them in the inn.⁸And there were in the same country shepherds abiding in the field, keeping watch over their flock by night.⁹And, lo, the angel of the Lord came upon them, and the glory of the Lord shone round about them: and they were sore afraid.¹⁰And the angel said unto them, Fear not: for, behold, I bring you good tidings of great joy, which shall be to all people.¹¹For unto you is born this day in the city of David a Saviour, which is Christ the Lord.¹²And this shall be a sign unto you; Ye shall find the babe wrapped in swaddling clothes, lying in a manger.¹³And suddenly there was with the angel a multitude of the heavenly host praising God, and saying,¹⁴Glory to God in the highest, and on earth peace, good will toward men.¹⁵And it came to pass, as the angels were gone away from them into

بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.

ختنه و نامیدن عیسی در معبد بزرگ

²¹ و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود.

²² و چون ایام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذارند. ²³ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که: هر ذکوری که رجم را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود. ²⁴ و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاختهای یا دو جوجه کبوتر.

²⁵ و اینک، شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بر وی بود. ²⁶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید. ²⁷ پس به راهنمایی روح، به معبد درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او به عمل آورند، ²⁸ او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت: ²⁹ الحال ای خداوند بنده خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی برحسب کلام خود. ³⁰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، ³¹ که آن را پیش روی جمیع امّت‌ها مهیا ساختی. ³² نوری که کشف حجاب برای امّت‌ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بدهد. ³³ و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجب نمودند. ³⁴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: اینک، این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت. ³⁵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.

³⁶ و زنی نبیه بود، حنا نام، دختر قنوتیل از سبط آشیر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود. ³⁷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی‌شد، بلکه شبانه‌روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می‌بود. ³⁸ او در همان ساعت در آمده، خدا را شکر نمود و درباره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم،

heaven, the shepherds said one to another, Let us now go even unto Bethlehem, and see this thing which is come to pass, which the Lord hath made known unto us. ¹⁶ And they came with haste, and found Mary, and Joseph, and the babe lying in a manger. ¹⁷ And when they had seen it, they made known abroad the saying which was told them concerning this child. ¹⁸ And all they that heard it wondered at those things which were told them by the shepherds. ¹⁹ But Mary kept all these things, and pondered them in her heart. ²⁰ And the shepherds returned, glorifying and praising God for all the things that they had heard and seen, as it was told unto them. ²¹ And when eight days were accomplished for the circumcising of the child, his name was called JESUS, which was so named of the angel before he was conceived in the womb. ²² And when the days of her purification according to the law of Moses were accomplished, they brought him to Jerusalem, to present him to the Lord; ²³ (As it is written in the law of the Lord, Every male that openeth the womb shall be called holy to the Lord;) ²⁴ And to offer a sacrifice according to that which is said in the law of the Lord, A pair of turtledoves, or two young pigeons. ²⁵ And, behold, there was a man in Jerusalem, whose name was Simeon; and the same man was just and devout, waiting for the consolation of Israel: and the Holy Ghost was upon him. ²⁶ And it was revealed unto him by the Holy Ghost, that he should not see death, before he had seen the Lord's Christ. ²⁷ And he came by the Spirit into the temple: and when the parents

brought in the child Jesus, to do for him after the custom of the law,²⁸ Then took he him up in his arms, and blessed God, and said,²⁹ Lord, now lettest thou thy servant depart in peace, according to thy word:³⁰ For mine eyes have seen thy salvation,³¹ Which thou hast prepared before the face of all people;³² A light to lighten the Gentiles, and the glory of thy people Israel.³³ And Joseph and his mother marvelled at those things which were spoken of him.³⁴ And Simeon blessed them, and said unto Mary his mother, Behold, this child is set for the fall and rising again of many in Israel; and for a sign which shall be spoken against;³⁵ (Yea, a sword shall pierce through thy own soul also,) that the thoughts of many hearts may be revealed.³⁶ And there was one Anna, a prophetess, the daughter of Phanuel, of the tribe of Aser: she was of a great age, and had lived with an husband seven years from her virginity;³⁷ And she was a widow of about fourscore and four years, which departed not from the temple, but served God with fastings and prayers night and day.³⁸ And she coming in that instant gave thanks likewise unto the Lord, and spake of him to all them that looked for redemption in Jerusalem.³⁹ And when they had performed all things according to the law of the Lord, they returned into Galilee, to their own city Nazareth.⁴⁰ And the child grew, and waxed strong in spirit, filled with wisdom: and the grace of God was upon him.⁴¹ Now his parents went to Jerusalem every year at the feast of the passover.⁴² And when he was twelve years old, they went up to Jerusalem after the

تکلم نمود.

³⁹ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند.⁴⁰ و طفل نمو کرده، به روح قوی می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بر وی می‌بود.

عیسی نوجوان در معبد بزرگ

⁴¹ و والدین او هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلیم می‌رفتند.⁴² و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند.⁴³ و چون روزها را تمام کرده، مراجعت می‌نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی‌دانستند.⁴⁴ بلکه چون گمان می‌بردند که او در قافله است، سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می‌جستند.⁴⁵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند.⁴⁶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سؤال همی‌کرد.⁴⁷ و هر که سخن او را می‌شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می‌گشت.⁴⁸ چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک، پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می‌کردیم.⁴⁹ او به ایشان گفت: از بهر چه مرا طلب می‌کردید؟ مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟⁵⁰ ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند.⁵¹ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می‌بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت.⁵² و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد.

custom of the feast.⁴³ And when they had fulfilled the days, as they returned, the child Jesus tarried behind in Jerusalem; and Joseph and his mother knew not of it.⁴⁴ But they, supposing him to have been in the company, went a day's journey; and they sought him among their kinsfolk and acquaintance.⁴⁵ And when they found him not, they turned back again to Jerusalem, seeking him.⁴⁶ And it came to pass, that after three days they found him in the temple, sitting in the midst of the doctors, both hearing them, and asking them questions.⁴⁷ And all that heard him were astonished at his understanding and answers.⁴⁸ And when they saw him, they were amazed: and his mother said unto him, Son, why hast thou thus dealt with us? behold, thy father and I have sought thee sorrowing.⁴⁹ And he said unto them, How is it that ye sought me? wist ye not that I must be about my Father's business?⁵⁰ And they understood not the saying which he spake unto them.⁵¹ And he went down with them, and came to Nazareth, and was subject unto them: but his mother kept all these sayings in her heart.⁵² And Jesus increased in wisdom and stature, and in favour with God and man.